

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political Satire

طنز سیاسی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین – دهم مارچ ۲۰۱۴

شاهپسندان جهان باهم متحد شدند!!!

طنز

(با تجدید نظر و اضافات)

گویند:

"از گپ گپ میخیزه" یا "گپ از گپ میخیزه".

این مثل زیبای کابلی همیشه صادق افتاده است؛ لااقل در حد من و کارروائیهای من؛ یعنی تا جایی که با قلم و کاغذ و نوشتن و خواندن این درویش سر و کار میگیرد. سرگردان دنبال مطلبی در کمپیوتر میگذشتم، که ناگهان و ناغلطی صفحه ای با عنوان بالا ملتق واری پدیدار گشت. از سر تا پایش خواندم و از حق نگذرم، که از طرز ادای سخن در آن بدم نیامد، ولی به شک افتادم که این مقاله در آرشیف رسیده باشد. پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" را باز کرده و یکسره رهسپار "آرشیف نویسندگان" شدم. آرشیف "خلیل الله معروفی" را بکشودم، تا مطمئن گردم که مقاله واقعاً در آن درج شده است. مگر قدر الله کردم و مقاله را در آرشیف خود نیافتم. و جای شکر است، که در پورتال ما آرشیفهای متعدد و بر در بر وجود دارد، و عین مطالب را میتوان در چندین آرشیف سراغ گرفت. و چه خوب است که چنین است، ورنه میرفتم پشت تختِ سیا "نخودِ سیاه".

در گذشته هم چند بار این تجربه را کرده ام و دریافته ام که بسا مقالات منتشره ام در پورتال، وارد آرشیف نگردیده است. روزی موضوع را با عزیزان تخنیکی پورتال – که از دست کار

متراکم و گسترده واقعاً فرصت سر خریدن را هم ندارند - در میان گذاشتن و ایشان فرمودند، که تمام چنین مقالات را یادداشت گرفته و در دسترس ایشان قرار دهم، تا همه را یک‌یکه و دست‌گرفته در آرشیف ببندازند. و منی که صد سر را تر میکنم و به کل کردن یکی هم نمیرسم، مثل این که در یخ نوشته و در افتو مانده باشم، موضوع را پشت گوش و یا فراموش کردم. و این تاکنون چندین بار است که به عین نکته برخورده‌ام. و از حق نگذریم که کوتاهی از خود من است، که رد و رُود مطالب لادرک و مفقودالثر را در دسترس گرانقدارن تخنیک پورتال نگذاشته‌ام. البته این کار را نه از بابت تنبلی و کاهلی محض بسر نرسانده‌ام، بلکه این کار واقعاً حوصله کار دارد، که آدم ساعتها و شاید روزها بنشیند و تمام مطالب و مقالات خود را که به صدها میرسد، یک‌یکه پیگیری کرده و با آرشیفهای پورتال سر بدهد؛ و این کاری ست خیلی شاق و طاقت‌بر و وقتگیر. ازینرو بر آن شدم، که وقتی چنین مطالب را مییابم، راه حل دیگری برایش جست و جو کنم - و باصطلاح غلط دری ایران، "جستجو" کنم. و آن راه حل چیست؟؟؟

راه حل اینست که همان مطالب را دوباره و با آرایش و پیرایشی تازه در پورتال نشر کنم. و این کاری ست که در حق همین مقاله میکنم. و از انصاف نگذریم که بسا مقالاتم محتاج تجدید نظر و باصطلاح ایرانیان "بازنگری" هم میباشند. اصل این مقاله به تاریخ ۲۹ اپریل ۲۰۱۱ در پورتال نشر گشته است، چنان که در آرشیف طنز پورتال، میتوان دنبالش را گرفت:

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - ۲۹ اپریل ۲۰۱۱

شاهپسندان جهان باهم متحد شدند!!!

طنز

چیستان چیستان چیست، در خانه کیست؟ چیست آن چهار شاهی که همیشه پادشاه میمانند؟؟؟

در جواب خواهید گفت، که یکی از آنها حتماً "ملکه انگستان" خواهد بود و متباقی شاید "شاه سویدن" و "پادشاه بلجیم" و "شاه هسپانیا" باشند. نه خیر عزیزم!!! اینها را که نام بردی انسانهای خاکی اند؛ از خاکند و سرانجام خاک خواهند گشت. پس جواب را در جایی دیگر باید جست؛ یعنی در جایی که گویا "فناي مادی" ۱ بر آن متصور و مترتب نباشد. جواب این چیستان را خود میگویم:

این "چار شاه جاودان"، "چار شاه پربازی یا قطعه بازی"ست؛ یعنی شاه قره و شاه پشه و شاه خشت و شاه تپان یا لال.

در همین دنیائی که شاهی و پادشاهی از رونق افتاده و باصطلاح زنان کابلی "برآفتاد" شده است، کسانی پیدا میشوند که به نام "روایلیست" Royalist یاد میگردند. من این لغت را مُعادل "شاهپسند" قرار داده ام. ترکیب "شاهپسند" به مراتب زیباتر و رساتر از آنست، که کسی "شاهپرست" بگوید و ترکیب "روایلیست" را "شاهپرست" ترجمه نماید. ترکیب "شاهپسند" از مغز ذهن عوام ما - خصوصاً عوام کابلی - برخاسته است، در حالی که "شاهپرست" ساخته و پرداخته اهل علم و فضل و ادب و گویا لفظ قلم است. و چنانچه بارها و باربار نوشته ام، به تحقیق و دریافت من، نبض عوام و مردم بی سواد و مکتب ندیده ما به مراتب ترکیبات زیباتر را تقدیم زبان دری کرده است. کلمه "شاهپرست" ظاهراً دو معنی دارد، یکی آنکه کسی شاه را تا مقام اُلوهیت بالا برده و مانند خدا پرستش کند. اما معنای واقعی کلمه "پرستیدن" چیز دیگری ست، غیر از آنچه در افواه مردم و سر زبانها افتاده است. در جائی به نظرم رسید، که معنای اصلی "پرستیدن"، "در پهلوی کنار کسی ایستادن" است، چون "پر" در هیئت "پیشاوند" معنای "کنار" و "پهلوی" را میدهد. و در عرف قدیم، از "پرستیدن" معنای "خدمت کردن" و "رسیدگی کردن" را میگرفتند. و این از کلام قدما به صراحت تام مستفاد میگردد. کلمه "پرستار" که صفت فاعلی از همین مصدر است، در کلام قدمای کرام ما در معنای "خدمتگار" به کار رفته است.

به هر تقدیر خواه شاهپسند بگوئیم و یا شاهپرست، در زمانه ما و در همین عُنفوان قرن بیست و یکم، که سمند عقل و علم بشر کلاهگوشه ماه و خورشید را میخراشد، ازین قبیل انسانها را سراغ داریم و بسیار هم سراغ داریم. البته وقتی از شاهپسندان میگویم، مرادم از کسانی نیست که مثلاً مرید ظاهرشاه بودند و باشند و یا مرید ملک فاروق و ملک سَعود و ملک حسین و ملک فهد و ملک عبدالله و یا مرید نواسه رضاشاه و ملک حسن شاه مراکش و کجا و کجای شمال افریقا و یا قاره آسیا. مرادم درین معروضه از شاهپسندان اروپا و جهان غرب باصطلاح "متمدن" است. در همین کشور سربرآورده و پیشرفته المان و در قلب و بلکه ناف اروپا کسانی را مییابیم که تخصص کار و مرکز ثقل مسلک و حتی کارنامه زندگانی خود را متوجه یک خاندان شاهی ساخته اند. مثلاً همین امروز که مراسم عروسی نواسه ملکه انگلستان برپاست و شبکه اول تلویزیون المان به نام "آر دی" ARD از ساعت ۹ صبح تا به ۱۵ بعد از چاشت، پروگرام عادی خود را برهم زده و تمام هم و غم خود را برای پخش مراسم عروسی نواسه شاه انگلستان

قوروغ کرده است، مردی عالیجاه و کلانسال و مُعَمَّر که عمر خود را در راه مطالعهٔ خاندان سلطنتی انگلستان برباد داده است، وظیفهٔ تشریح جزئیات موضوع را به عهده گرفته است.

این پیرمرد کهنسال با ظاهری سخت مَفَحَم و باوقار دقیقاً میدانند که "لتهٔ حیض شاهانه" "پرنسس دایانا" چه رنگ داشت و "ملکهٔ معظمهٔ انگلستان" در صبح پگاهی فلان روز تابستان حین برخاستن از خواب، به کدام ساعتِ فِکس تشریف فرمای تشناب سلطنتی گردیده و چند دانه "باد" پُرقلاب شاهانه و به درازی چند متر، پرتافته است. بلی؛ این مرد و یا بهتر است بگوئیم، این "مردکهٔ قمبختِ بیچاره" از تمام بونه و چونه و زیره و پودینهٔ خاندان سلطنتی انگلستان خبر دارد و غیر ازین رشتهٔ "شریف" همه کار دنیا در نظرش پشم است!!!!!!

شاهپسندان سراسر دنیا از روزها قبل تشریف فرمای لندن گشته اند، تا مراسم امروزی عروسی نواسهٔ ملکهٔ انگلستان را از نزدیکِ نزدیک و از جوار "قصر بکنگهم" و "هاید پارک" و کلیسای "وست منستر" و کجا و کجای پایتخت انگریزها، شهود کنند و در دفتر خاطرات خود بنگارند که :

« به خود سخت میبایم که امروز از ساعت ۹ صبح تا ۱۵ بعد از چاشت مراسم باعظمت برگزاری ازدواج ملوکانهٔ نواسهٔ علیاحضرت ملکهٔ عظمی را مستقیماً و باصطلاح "لایف" دیدیم و شاهد بودیم که عروس "کیت" چه لباس بر تن داشت و داماد "ویلیم" موبهای خود را چه رقم شانه کرده بود.»

بلی؛ شاهپسندان عالم از چندین روز بدین سو در پایتخت انگلستان باهم متحد شده اند، تا شاهد مراسم عروسیی "شاهانه" باشند. گویند که هشت صد هزار؛ یعنی قریب "یک میلیون" انسان "لنده غر" از سراسر کرهٔ زمین رهسپار دیار انگریزان و بریتانیای گویا "کبیر" شده اند تا افتخار شهود و حضور این "واقعهٔ فرخنده" و "ایونت خارق العادهٔ عصر حاضر" را داشته باشند. در تلویزیون کسانی را میبینم، که هی میدان و طی میدان گفته، از کران کران جهان بیکران - از آسترلیا و نیوزیلند و سنگاپور و المان و فرانسه و ایتالیه و اسپانیه و کجا و کجای دنیای قدیم و جدید - رهسپار مرکز انگلستان گشته و از روزها بدین سو در "هاید پارک" لندن خیمه افراشته اند، تا شاهد زنده و عینی این مراسم "باشکوه قرن" باشند. کسانی از جمله گفتند که در مراسم عروسی "لیدی دای" هم عین کار را کرده بودند و اینک خود را خیلی بختور و سعادتمند میدانند که "لحظهٔ بزرگ" عروسی فرزندش را نیز در لندن میگذرانند!!!!!!

بقرار گفتهٔ تلویزیون المان گویا دو میلیارد - بلی؛ "دو هزار میلیون" - انسان روی زمین این مراسم را در تلویزیون تعقیب میکنند و نگوئید که "ماروفی صایب" ما هم یکی از تماشاچیان این "سینمای بی تِکس" (سینمای بی تکت) بوده است!!!!!! از قضای الهی که هوای لندن هم خلاف

پیشگوئی هواشناسان، خوب و گواراست. و اگر آسمان "اخمه روئی" فرموده و "جاله هفتسر" هم میفرستاد بر شاهپسندان اثری نداشت. حد اکثر این بود که سر یکی و عینک زانوی دیگری را میشکست و زهی سعادت اگر چنین میشد، تا با مباحثات در دفتر خاطرات خود مینوشتند و به دیگران نقل میکردند که:

« امروز که افتخار حضوریابی در برگزاری عروسی شاهانه "کیت و ویلیم" را داشتیم، طوفان بلا از بالا نازل گشت و سر او و پای مرا شکست!!!! »

در همین لحظه که نوشته را بدینجا رسانده ام، قصه "بهلول دانا" تداعی گشت. این قصه را از زبان مردی دیرسال و مظلوم و جفاکش - مردی خوش سکه محاسن سپید با قدی رسا و بلند - شنیده ام که "خدابخش" نام داشت و ما وی را "بابه زیر کوچه ئی" مینامیدیم، چون در کوته محقری در زیر کوچه زندگی میکرد. بابۀ زیر کوچه ئی که چشمانش از دید مانده بود، مجاور زیارت عاشقان و عارفان بود. اصلاً مردی بوده باسواد و کتابخوانده؛ کتب قدیم از قبیل امیر حمزه صاحبقران و امیر ارسلان رومی و ورقه و گلشاه و وامق عذرا و خواجه حافظ و پنج کتاب و غیره را بسیار خوانده بود. وقتی چلم چرس را بل کرده و سر حال میشد، به داستانسرایی شروع مینمود. داستانهای منظوم را بسیار و بی مرّ از بر داشت و به مانند شاهنامه خوانان - و بلکه صد پدر آنان - با آواز بلند و غرّا میخواند و بسیار دلکش و زیبا هم میخواند. من که شخصاً قصه ها و خواندنیهای وی را بسیار شنیده ام، خاطراتی فراوان از آن مرد خدا و آن پیرمرد جنت مکان به یاد دارم، که میسزد ضمن نوشته مفصل به رشته تحریر درآورده شود. قصه بهلول دانا را از زبان همین مرد هر دم شهید نقل میکنم:

بهلول دانا مردی بود بسیار درّاک، حاضر جواب، بذله گوی و خوش طبع که در دربار شاهان راه داشت و شاهان از صحبتهای لذتها همیبردند. روزی شاه بار داده بود و بهلول در دربار بود. چنان که رسم شاهان است، شاه معمولاً سخنی را به میدان می اندازد تا درباریان در باره اش شیرین زبانی و مشله گری کنند. این بار رو بطرف بهلول دانا کرده پرسید:

«بهلول دانا! برگوی که از همه مردمان عالم، کدام به تعداد بیشترند؟؟؟»

بهلول بی محابا و بدون معطلی میگوید: "کوران"

شاه که ازین جواب سر غضب آمده بود، ثبوت عملی قضیه را از بهلول میخواهد و بهلول روزی را جهت اثبات ادعای خود تعیین میکند. در همان روز موعود در زیر ایوان قصر شاه مینشیند و منشیی را پهلوی خود مینشاند، تا نام کوران را شامل لست و فهرست کند. خودش قلم را در دست گرفته و خود را مشغول نوشتن نشان میدهد. هر کس که از سر راه میرسد و میپرسد، که بهلول

صاحب چی میکنی؟ بهلول به منشی میگوید که نامش را در لست بنگار. و وی نام پرسنده را درج لست میکند. بدین صورت هر شخصی که چنین سؤالی میکند، شامل آن لست میگردد. از قضای روزگار خداوندگار عالم، پادشاه نیز در میرسد و عین سؤال را از بهلول میکند. بهلول به منشی خود میگوید که نام شاه را نیز در "لست کوران" درج کند و او چنین میکند. بعد از یک روز تمام، لست و جدولی مطول و طومارمانند از کوران محله تهیه میگردد.

روز دیگر باز پادشاه بار میدهد و این بار بهلول در صدر کار قرار دارد، تا نتیجه کار خود را پیش کند. بهلول وارد صحن تالار سلطنتی و بارگاه شده و نام کوران محله را از روی لست قرائت میکند. درباریان و ارکان سلطنت همه مات و مبهوت و سرخ و زرد میگردند، وقتی نام خود را در رسته کوران میشنوند. همه برپا میشود و هر کدام در دل خود دندانخائی میکنند، که بهلول را بسزای این عمل زشتش برسانند. که یک بار بهلول نام پادشاه را در زمره کوران میخواند. شاه منقلب گردیده و کم است شاخ بکشد و از غیظ شش پله شود. ولی ظاهر را نگه داشته استفسار میکند. بهلول میگوید:

« عمر خداوندگار دراز بادا! »

همه میدیدید که من مصروف نوشتن بودم، دیگر سؤال کردن چه معنی داشت؟؟ معلوم است که چشم شما خوب نمیدید و کسی که دیده نتواند، کور است!!!»
شاه و درباریان همه میخندند و از جسارت بهلول در میگذرند.

قصه بابۀ زیر کوچه نی به ما می آموزد :

در دنیائی که میزیم (زندگانی میکنیم)، هزاران درد و الم و بدبختی نصیب اولاد آدم است. فقر و فاقه و گرسنگی و مرض بیداد میکند. جفای زورمندان و مظلومیت مظلومان از حد گذشته است. همین حالا در شمال افریقا و سوریه و یمن و کجا و کجا انسانها بدون جرم و بخاطر آزادیخواهی و مجاهده در مسیر احقاق حقوق حقۀ خود، کشته میشوند. رژیمهای مستبد و منحط - چون رژیم "آخوندی - کربلایی - فاشیستی" ایران - آگاهان و چیزفهمان را سرکوب میکنند. اشغالگران استعمارجو کشور محبوب ما را زیر سیطرۀ خود درآورده و هرچه دل نکبت و گندۀ شان میخواهد در حق اولاد این وطن همیکند. و خوب میدانیم که:

عصر ما عصر انترنت و رادیو و تلویزیون و خبررسانی مدرن مَصَوِّر و مُصَوِّت است که همه چیز در آن واحد و در تی ثانیۀ به گوش و چشم مردم جهان میرسد و به یقین میدانیم که چنین میشود!!!

مگر مثلی که جهانیان یکسره کور و کردند و این همه فریاد و نگویند خلی خلق عالم را نمیبینند و نمیشنوند!!!!!!

مگر از زمره "دو ملیارد" انسان روی زمین که مراسم ازدواج سلطنتی انگریز را به صد شوق تمام تماشا میکردند، هزارم حصه آنها یعنی فقط "دو ملیون" پیدا خواهد شد که خود را از حال درماندگان و مظلومان جهان آگاه سازد؟؟؟؟

من که هیچ باور ندارم!!!!!!!

توضیحات:

۱ - بنا بر قول دینی و عامیانه "ماده" محکوم به فناست و فانی ست و تا ابد باقی نمیماند. اما فزیک خلاف این گفته را ثابت ساخته است و "قانون بقای ماده و انرژی" از قوانین اساسی ترمودینامیک و از قوانین تخطی ناپذیر فزیک است. نظر بدین قانون، نه ماده و انرژی ایجاد میگردد و نه از بین میروند. اینقدر هست که ماده و انرژی شکل و هیئت خود را تغییر میدهند و از شکلی به شکلی دگر تحول مییابند. مثلاً ماده به انرژی تبدیل میگردد و یا که یک نوع انرژی به نوعی دیگر انرژی تغییر شکل میدهد. درین مورد مقاله "معجزه - خرق ناموس طبیعت؟؟؟" این قلم در پورتال بی همال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" مطالعه گردد.

۲ - چنان که معمول این قلم است، در متن این نوشته نیز تعداد زیادی از اصطلاحات عامیانه کابلی استعمال گردیده است. من مگر برخلاف عادت همیشگی و با تخطی از رسم متعارف خود، این بار از تشریح و توضیح آنها صرف نظر میکنم.